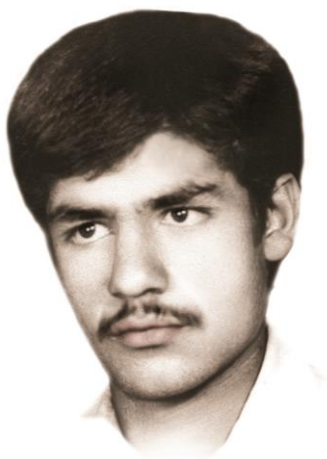




شهید محمد صامبی فرزند محمدکریم

تاریخ تولد: 1348/1/4

محل تولد: روستای آسیابان

تاریخ شهادت: 1364/12/6

محل شهادت: مریوان

معرفی شهید:

شهید محمد صامبی فرزند محمدکریم در تاریخ 1348/1/4 در روستای آسیابان چشم به جهان گشود و در تاریخ 1364/12/6 در منطقه عملیاتی مریوان به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه در گلزار شهدای آسیابان به خاک سپرده شد.

شرح کوتاه از زندگی شهید:

شهید محمد صامبی در بهار سال 1348 در خانواده ای مذهبی و متدین متولد شد. دوران کودکی را در دامن پرمهر خانواده که به شغل کشاورزی و قالیبافی مشغول بودند سپری نمود. تمصیلات ابتدایی را در روستای آسیابان و سال اول و دوم راهنمایی را در روستای درفش به تمصیل پرداخت با اوج گرفتن انقلاب شور و شوق ویژه ای در حمایت از انقلاب در وی پدیدار شد و علاقم داشتن سن کم در مقابل نیروهای رژیم شعار علیه رژیم پهلوی می داد و متی گاه با آنها درگیر می شد. در مراسم راهپیمایی و برنامه های انقلاب شرکت می کرد و پس از پیروزی انقلاب با توجه به آشنا شدن با آرمانهای بلند امام و انقلاب اسلامی تمولی عظیم در رومیه او ایجاد شد که برای دفاع از ارزش های انقلاب ترجیح داد در مدرسه عشق و ایثار «بسپج» ثبت نام نموده و با فراگیری آموزش های لازم با داشتن سن کم سرباز و لیبک گوی ندای امام در جبهه های حق علیه باطل گردد و با این هدف وارد دانشگاه جبهه شد و در زمره یاوران مکتب امام مسین قرار گرفت. البته در مین پاسداری از مریم انقلاب و مرز و بوم کشور اسلامی به تمصیل نیز ادامه می داد. محمد در امتراهم گذاشتن به پدر و مادر و بزرگترها و افراد جامعه سرآمد خانواده بود و چهره ای بشاش و متواضع داشت. نسبت به مسائل دینی بسیار مقید بود و از هوش و استعداد ویژه ای در زمینه های فنی و حرفه ای و ورزش داشت. لذا در زمینه سیم کشی ساختمان خوب

مهارت داشت و در ورزش شنا بقدری پیشرفت کرده بود که همیشه رتبه اول را کسب می کرد. وی توانایی داشت روی آب لباسهایش را بیرون بیاورد و در عمق 5 متری لباسهایش را بپوشد. او در مواجهه با مشکلات دیگران را بر خود ترمیم می داد و اول به رفع مشکل دیگران می پرداخت. محمد از شهامت و شجاعت خاصی برخوردار بود. هنگام اعزام به جبهه با صدای بلند شعار می داد و جوانان را به شرکت در جبهه تشویق می کرد. هنگامی که در جبهه مضور داشت همیشه جلودار بود

آری همین شجاعت و شهامت محمد که برگرفته از باور و ایمان و آگاهی او نسبت به هدف بود او را به درجه ای از لیاقت رسانید تا در سن نوجوانی مائز والاترین رتبه معنوی گردد و در کسب مقام شهادت که افضل همه مقامات و درجات انسانی و الهی است بر دیگران سبقت گیرد. رومش شاد.

در مسیر مبارزات:

شهید محمد صامبی که در خانواده ای رنج دیده و زحمتکش رشد یافته بود چون به ماهیت رژیم منموس پهلوی پی برده بود برای ساقط کردن آن از هیچ تلاشی فروگذار نکرد گرچه که سنش کم بود و در حمایت از امام و انقلاب تا توان داشت تلاش نمود، همیشه در راهپیمائی ها شرکت می کرد و در مقابل نیروهای رژیم می ایستاد و شعار می داد و به محض پیروزی انقلاب و فرمان تشکیل بسیج در سال 58 بفرموده امام در پایگاه بسیج شهید ربایی آسیابان عضو گردید و شبها نگهبانی می داد و از همان لمظات ورود به مدرسه عشق، وفاداری و جانبازی در راه حفظ انقلاب را تمرین می کرد تا اینکه در دفاع مقدس آن را به نمایش گذاشت و به آرزویش نائل آمد.

نیم نگاهی به خاطرات و اظهارات نزدیکان و دوستان شهید:

پدر شهید می گوید: محمد در 15 سالگی عازم جبهه شد و برای اینکه او را بپذیرند شناسنامه اش را دستکاری کرده بود. او هفت مرحله به جبهه اعزام شد که دو مرحله ی آن را من همراهش بودم (عملیات خیبر و عملیات والفجر 9). در مرحله ششم که از جبهه برگشته بود سعی کردیم او را به ازدواج وادار نمائیم تا بلکه از اعزام مجدد تا مدتی منصرف شود. با انتخاب خودش زن عقد کرد و زمان کوتاهی گذشت که زمزمه اعزام جهت عملیات جدید بگوشش رسید که بلافاصله ثبت نام نمود و تعداد دیگری از جوانان را جذب جبهه کرد. در این مرحله که هفتمین مرحله اعزام او بود من هم او را همراهی کردم حالات او در این مرحله تغییر کرده بود. گویا به او الهام شده بود که به شهادت می رسد. لذا من در وامد

تدارکات لشکر ویژه شهدا و او در مفابرات مسئولیت پذیرفت. با شروع عملیات والفجر 9 جلودار گروهان بوده و هنگام اصابت ترکش های خمپاره به سر و گردن محمد با لب خندان به شهادت رسید. لمظاتی بعد هم پسر عمه اش محمد طالبی به فیل شهیدان ملحق شد.

مادر شهید می گوید: در هنگام بارداری محمد شبی عده ای از بزرگان به خواب من آمدند که من به رسم احترام می خواستم بلند شوم ولی آنها مرا منع کردند. محمد از همان کوچکی جسارت خاصی داشت، خیلی زودتر از بچه های هم سنش راه افتاد، هنگامی که عصبانی می شد به کناری می رفت و سکوت می کرد و بعد از چند لحظه برمی گشت و می خندید. بسیار متواضع بود، دفعه اول که از جبهه برگشته بود از لحاظ جسمی خیلی تغییر کرده بود قدش مثل سرو بلند شده بود و چهره اش بسیار نورانی بود همان لحظه یک احساسی به من می گفت که این فرزندم نهایتاً به شهادت می رسد و اینگونه شد. (رومش شاد).

برادر شهید می گوید: محمد در مرحله هفتم به همراه پدر به جبهه اعزام شد. حالت خاصی داشت، چهره اش برافروخته ولی بشاش و بسیار متواضعانه بود. چند مرتبه با اعضای خانواده فداحافظی کرد گویا دیگر نمی خواهد برگردد

خواهر شهید می گوید: محمد هرگز از یاد خدا غافل نمی شد و همیشه ما را به نماز و قرآن خواندن و رعایت مجاب و احترام به پدر و مادر و همسر توصیه می کرد و می گفت خواهرم در زندگی با همسرت مهربان باش.

همرزمان و دوستان شهید می گویند: شهید محمد صامبی فردی صبور و آرام و در عین حال شجاع و بی باک و همواره در پی شهادت بود. به نماز اول وقت بسیار اهمیت می داد و در جلسات تلاوت قرآن در جبهه فعال بود. قبل از شروع عملیات والفجر 9 حالات خاصی داشت. اکثراً این کلام را تکرار می کرد: پدرجان من در جبهه داماد می شوم و چیزی از آغاز عملیات والفجر 9 نگذشته بود که گلوله خمپاره در نزدیکی اش به زمین نشست و ترکش های فراوان سر و صورت و گلویش را نواخت و او در حالت تبسم و خنده بر لب که نشانه ی رضایتمندی اوست به لقاء محبوب شتافت. (رومش شاد).

مختصری از وصیتنامه و آخرین دست نوشته شهید:

بنام ... پاسدار فون شهیدان و سلام بر منجی عالم بشریت و نایب بر مقش امام امت و امت شهیدپرور ایران.

مال که در ادامه عملیات والفجر 8 که با رمز یا زهرا وارد عملیات والفجر 9 می شویم در دل سیاه شب چند خط نوشته بعنوان وصیتنامه می نگارم. پدر مهربانم مرا ببخشید و انشاء... با حفظ کردن سنگر پایگاه مشقت مهمی بر دهان یاره گویان شرق و غرب برزید.

مادر عزیزم از شما می خواهم هنگام تشییع جنازه ام گریه نکنید که دشمنان فوشمال شوند و در تربیت فرزندان خود برای حفظ اسلام و انقلاب کوشا باشید.

برادران وفواهرم همیشه به یکدیگر و پدر و مادر امتراهم بگذارید و درس بفوانید تا در آینده گامی مؤثر جهت جامعه اسلامی بردارید.

ما در سنگر جبهه و شما در سنگر مدرسه از دین و قرآن باید دفاع کنیم و همیشه پیرو آن باشیم.

نحوه شهادت:

شهید محمد صامبی پس از 7 مرحله مضور در جبهه و ایثارگری در عملیات های مختلف نهایتاً در عملیات والفجر 9 در حالی که مسئولیت بی سیم پی گروهان را برعهده داشت و جلودار قافله مردان فدا در مبارزه با باطل بود بر اثر اصابت ترکش های گلوله خمپاره دشمن به سر و صورت و گردن در شبانگاه 64/12/6 بر مجله دامادیش لبفند زد و به لقاء محبوبش شتافت. رومش شد.

پیام برگرفته از بیانات خانواده شهید:

از اینکه فداوند امانت فود را در راه پایداری و مقاومت برای اسلام عزیز از ما گرفت مفتخریم.

از امت شهیدپرور ایران می فواهم که لمظه ای از یاد فدا غافل نشوند و با مضور فود در صمنه همیشه حافظ اسلام و قرآن باشند و گوش بفرمان ولایت فقیه باشند تا فون شهیدان پایمال نگردد.